روایت بزرگ علوی از پنجاه‌وسه نفر

زندانِ دکتر ارانی

شیما بهره‌مند

«قانون از در زندان تو نمی‌آید». این جمله را بزرگ علوی و همفکرانش بارها از مأموران زندان شنیده بودند. علوی در کتاب «نیچاوسه نفر» که گزارش مستندی است از وضعیت زندانیان در سال‌های ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۰، می‌نویسد: «مدت‌ها بود که قانون از ایران رخت بربسته بود. از آن روزی که به بیسانی روزنامه‌نویسان داغ هوچی‌گری زدند و با شلاق و کتک و سیوری بلدیه جلوی آنها درآمدند. دیگر قانون در ایران وجود خارجی نداشت. ولی باز هم صورت ظاهری آن حفظ می‌شد. باز عدلیه‌ای وجود داشت. عروسک هایی روی کرسی‌های وزارت و وکالت قیام و قعود می‌کردند اما دور زندان دیوار چین کشیده بودند. کسی از عدلیه جرئت نمی‌کرد به آن در نزدیک شود. هیچ‌کس نمی‌پرسید که به چه اتهام و جرمی مردم این کشور به زندان می‌افتند، یا آنها چه معامله‌ای می‌شود. چند نفر در سال در این جهنم از گرسنگی و بیماری و از زجر و شکنجه می‌میرند. شهربانی و رضاشاه فقط یک ماموریت به رئیس زندان واگذار کرده بودند، زندان باید آرام باشد و هیچ‌کس نباید بفهمد درون آن چه اتفاقی می‌افتد. این بود که زندان نیز مجبور شده بود برای خود سیاستی اتخاذ کند». سیاست زندان به تعبیر بزرگ علوی در ایام فرمانروایی نیچاوسه نفر رئل‌وقتی امور بود. و البته تعقیب روشی که زندانیان را مطیع و رام کند و با سلب آزادی از بدن‌ها، آنها را به انقیاد قدرت درآورد. «همین که زندانیان سیاسی جنبه روزی بلاتکلیف در زندان می‌ماندند و مامورین زندان احساس می‌کردند که ممکن است عصبانی شوند و در نتیجه موجب تحریک زندانیان دیگر نیز گردند، می‌آمدند و به‌وسیله طیب، زندان که بیشتر زندانیان بود تا طبیب، وعده و وعید می‌دادند». این سیاست وعده را چنان خوب بازی می‌کردند که برخی از نیچاوسه نفر باور کرده و طبیب را مردی شریف می‌خواندند. اما به‌محض آنکه ماموران با «اشخاص پاجرا» مواجه می‌شدند، با شماتت و زخم زبان می‌کوشیدند او را تا برادرند. بزرگ علوی همچنین تعریف می‌کند که به کوش خود شنیده است مدیر زندان موقت، به یکی از زندانیان که در سلول مقابل علوی در کریدور چهار چندین ماه بدون رختخواب فقط با یک نوبر سر کرده، و در کمال غرور و متانت پرسیده بود چرا اجازه نمی‌دهند از خانه برایش رختخواب بیاورند. گفته بود: «می‌خواستید کمونیست نشوید که این‌طور با شما برخود نکنند».

میشل فوکو در تحقیقات وسیع خود درباره زندان و کارکرد آن، از شکست زندان سخن می‌گوید؛ اگر بپذیریم که زندانیان ابزار بازدارندگی از وقوع جرم است آن‌گاه باید به شکست زندان اعتراف کنیم. مسئله اما کارکرد زندان نیست که بنا بود به تبیه مجرمان ختم شود، بلکه باید مسئله را وارونه کرد. فوکو درمی‌یابد زندان در دوران معاصر نوعی توزیع جرم‌ها را در دستور خود قرار داده است. از این منظر دیگر زندان و بدون شک مجازات‌ها برای حذف جرم‌ها در نظر گرفته نمی‌شوند، بلکه بیشتر برای تمایزگذاری جرم‌ها و توزیع آنها به کار می‌آیند. «زندان و مجازات‌ها آن‌قدرها هم رام و مطیع‌کن‌کننده زندان از قانون را در نظر ندارند؛ بلکه تمایل دارند که تخطی از قانون را در یک تاکتیک عمومی به انقیاد درآورند؛ ما سامان دهند». در این تحلیل، گیفرمندی یک شیوه اداره قانون‌شکنی‌ها خواهد بود؛ شیوه میدان‌دادن به گروهی و اعمال فشار بر گروهی دیگر. شیوه طرد بخشی از این گروه و فایده‌مندکردن بخشی دیگر. «شیوه خنثی‌کردن طردشدگان و بهره‌بردن از فایده‌مندشدگان». اینجا گیفرمندی دیگر قانون‌شکنی‌ها را مجازات نمی‌کند بلکه قانون‌شکنی‌ها را «تفاوت‌گذاری» می‌کند و اقتصاد عمومی آنها را تضمین می‌کند. بحث تنها این نیست که قانون با شیوه اجرای آن در خدمت منافع یک طبقه است. فراتر از آن، کل «اداره تفاوت‌گذارانه قانون‌شکنی‌ها» به بخشی از سازوکار استیلا بدل شده است. اینک نظم موجود می‌خواهد جامعه‌های را ترتیب دهد که به‌طور فراگیر و عمومی تنبیهی باشد و سازوکارهای کیفری همواره فعال در آن، بدون میانجی و تاخیر عمل کنند، تا تمام کنش‌های برهم‌زننده و مخرب نظم موجود کنترل‌شده. در بدو پیدایش مسدود شود. اما بعد سیاسی قانون‌شکنی‌های مردمی، سودای این سیاست گیفرمندی تازه را بر باد داد. چراکه پس پشت طرد و تخطی از قانون، رد مبارزه علیه قدرتی دیده می‌شد که قوانین را به نفع خود وضع و اجرا می‌کرد. «این مبارزه دیگر مبارزه‌ای علیه عاملان بی‌عدالتی نبود. بلکه علیه خود قانون و علیه عدالت مسئول اجرای قانون بود». بزرگ علوی و نیچاوسه نفر مصداق بن‌های سیاسی بودند که به‌صورت منفرد دستگیر شدند. اما در زندان حول محور سیاست مقاومت‌سازی، گرد هم آمدند و گروه نیچاوسه نفر را شکل دادند. قانونی که از در زندان تو نمی‌آمد، همان قانونی بود که هنوز ممکن بود به عدالت راه دهد پس پشت در مانده بود، اما سیاست زندان به انقیاد درآوردن شهروندانی بود که در نظم مستقر اخلال کرده و به اجرای مفعنت‌طلبانه قانون معترض بودند. اینجا دیگر قانون با زندان به‌مثابه ابزار بازدارندگی یا تنبیهی کاری ندارد و تنها به جنبه انضباطی و کنترل آن نگاه دارد.

به روایت بزرگ علوی، نیچاوسه نفر اغلب بکدیگر را نمی‌شناختند و در کریدورهای زندان به هم برخوردند. «ما هرچه بیشتر در زندان می‌ماندیم، بیشتر به مصائب و مشقات عادت می‌کردیم. بسیاری از تعلیمات دیگر برایمان کامل عادی شده بود. ما خوش بودیم به اینکه با هم صحبت بکنیم، از حال یکدیگر جویا شویم و بدانیم در ضمن استطاق چه اتفاقاتی برای ما رخ داده است. انتقال ما از یک کریدور به کریدور دیگر خود نعمت بزرگی بود زیرا اولا با قیافه‌های تازه روبه‌رو می‌شدیم و از طرف دیگر خود نیچاوسه نفر با یکدیگر آشنا می‌شدند و بر فراز آنها قدرت و پشتکار و دلاوری و بی‌پاکی دکتر ارانی بیرق می‌زد که سعی می‌کرد این عده را با هم آشنا کند و از بعضی حرکات نبخته‌ای که ممکن بود از یکی با دیگری سر بزند جلوگیری کند». دکتر ارانی سیاست زندان را از کار انداخته بود. او نه‌تنها زندان را به‌عنوان مکانی برای ترک کردهها و تفکراتش نپذیرفته بود، بلکه به کمک دیگران می‌شتافت تا آنان را از انقیاد برهاند، و تلاش‌های او سخت مؤثر افتاده بود: گروه نیچاوسه نفر که به‌عنوان اولین گروه زندانیان سیاسی ایران معاصر به‌خاطر افکارشان بای محاکمه رفتند، در همان زندان تشکیل شد. و بزرگ علوی در طول گذراندن محکومیت خود، از زندان به عضویت حزب توده درآمد. علوی نقش دکتر ارانی را در برهم‌زدن سیاست زندان، بسیار بزرگ و کلیدی می‌شمارد و چنین روایت می‌کند: «دکتر ارانی آنی در سلول خود در این چهار سال که در زندان بود آرام ننشست. او بود که به همه ما درس مبارزه داد، او بود که خود نمی‌ترسید و همه ما را تقویت می‌کرد... دکتر ارانی خود را به خطر می‌انداخت، برای آنکه به دیگران کمک کند. هفته‌ای پانزده فـران و دو تومانی که برای او از خانه می‌آمد، مابین زندانیان سیاسی بیچاره تقسیم می‌کرد و فقط سه فران برای خود نگه می‌داشت... دکتر ارانی به همه می‌آموخت که چگونه در مقابل اداره سیاسی و زندان مقاومت کنند». بزرگ علوی تعریف می‌کند که دکتر ارانی تا آخرین دقیقه‌ای که در قید حیات بود، دست از مقاومت برنداشته و مطالبه‌ای از زندانبانان نداشت. اما نیچاوسه نفر از دیدن ستمی که بر او روا می‌داشتند به ستوه آمده و ازاین‌رو از بین «محبوسین سیاسی کردیو هفت زندان قصر»، دکتر رادمنش را انتخاب می‌کنند تا برود از رئیس زندان تقاضا کند دکتر ارانی را که سه‌سال‌ونیم در سلول انفرادی بود، به زندان قصر ببرند. که رئیس زندان گفته بود: «آقا شما چه اطلاع دارید؟ دکتر ارانی دقیقه‌ای آرام نیست و دائما به محبوسین تازه‌وارد جریان بد می‌دهد. زندان موقت را دهن‌بدن دکتر ارانی نامیده». رئیس زندان در ضمن، از خطر نخی برای نقلی ارانی سخن گفته و معلوم بود که همان وقت نقشه قتل دکتر ارانی را در سر داشتند. بزرگ علوی می‌نویسد: «دکتر ارانی رفت. زندان موقت هنوز چهار سال در سر داشت. این سال‌ها روزی واقعا در ایران وجود نداشت. ولی باز هم نداشته و برای کماکان زندان نه خانه انقلاب بلکه دارالتربیه باشد، به‌طوری‌که برای دکتر ارانی و هواخواهان او دریک چنین زندانی دیگر میدان فعالیتی وجود نداشته باشد، آیا بهتر نیست یک چنین زندانی به اسم زندان دکتر ارانی نامیده شود؟». چه‌بسا در چنین زندانی، قانون بتواند از در تو بیاید و موضع راستین خود بعنی برقراری عدالت را بازیابد.

منابع:

۱. «نیچاوسه نفر»، بزرگ علوی، انتشارات جاویدان، چاپ ۱۳۵۷

۲. «مراقبت و تنبیه، تولد زندان»، میشل فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاندیده، نشر نی

بزنگاه سیاست و ادبیات؛ گفت‌وگو با علی میرسپاسی درباره «چشم‌هایش» بزرگ علوی

تاکتیک بدون استراتژی

احمد غلامی

«برنگاه سیاست و ادبیات»، محل تلاقی این دو مفهوم است. بسیاری از متفکران اروپایی ازجمله ژیل دلوز، والتر بنیامین، جورجو آگامبن، ژاک رانسیر، آلن بدیو و اسلاوی ژیژک و دیگران به واسطه ادبیات و هنر، پروژه‌های فکری خود را راهبری کرده‌اند. این کار هم به وسعت دامنه ادبیات می‌افزاید و هم سیاست را از سنگینی که همواره گریبان‌گیرش بوده است، رها می‌سازد. بگذریم از نویسندگانی مانند آندره مارلو و ماریو بارگاس یوسا که هم دستی در سیاست داشته‌اند و هم به شکلی جدی آثاری درخشان در حوزه ادبیات خلق کرده‌اند: اما بحث کنونی ما فراتر از این موضوع است. ما با کسانی به گفت‌وگو می‌نشینیم که دغدغه خلق و تولید ادبیات دارند. ادبیات برای آنها بستر مناسبی ایجاد می‌کند تا اندیشه‌های شان را از طریق رمان و داستان کوتاه به شکلی انضمامی تحلیل کنند. این به بیان درآمدن زوایای پنهان سیاست، این امکان را پیش‌روی نظریه‌پردازان علوم سیاسی و فعالان سیاسی قرارمی‌دهد تا به مردم به‌مثابه مردم، بیش‌ازپیش نزدیک شده و درداً‌شنای آنان باشند. از سوی دیگرهم ادبیات قابلیت خود را می‌شناسند و درصدد افزایش این قابلیت برخواهد آمد. فارغ از این مسائل، همواره نقدهای میان‌رشته‌ای از جذابیت ویژه‌ای برخوردار است و اگر کاریه شـعبده‌های ادبی و سیاسی نکشد. راهگشای دقیقی برای هر دو حوزه خواهد بود. در همین زمینه اولین گفت‌وگو را با علی میرسپاسی انجام داده‌ایم. او یکی از نظریه‌پردازان حوزه جامعه‌شناسی و مطالعات خاورمیانه در دانشگاه نیویورک و رئیس مرکز مطالعات ایران‌شناسی همین دانشگاه است. «تاملی در مدرنیته ایرانی» یکی ازکتاب‌های مهم اوست که در روزنامه «شرق» درباره آن با نویسنده‌اش به گفت‌وگو نشسته‌ایم. علی میرسپاسی از دوران دبیرستان علاقه وافری به کتاب «چشم‌هایش» داشته است. این علاقه، او را به بحثی جدی با دوتن از معلمان خود دارا می‌کند که تاکهی مارکسیستی به ادبیات دارند. میرسپاسی بعد از سال‌ها باد و خاطره مواجهه با معلم‌هایش را فراموش نکرده است و با شعغلی اکثرناپذیر از آن دوران سخن می‌گوید.

◆ شما در بخش مفصلی از کتاب «آخرین مدینه فاضله، شرح حالی سیاسی از انقلاب ایران» به رمان «چشم‌هایش» اثر بزرگ علوی پرداخته‌اید. چرا از میان رمان‌های ایران، این کتاب را برای نقد و تحلیل انتخاب کرده‌اید؟ آن‌طور که در کتاب آمده، گویا با وجود مخالفت معلمان خود، باورتان را به این رمان از دست نداده و تحلیل دقیقی از این اثر داده‌اید. چرا نسبت به این کتاب چنین گرایشی دارید؟

در کتابی که شما به آن اشاره کردید و اکنون در آمریکا زیر چاپ است، من شرحی از دوران جوانی و چگونگی آشنایی‌ام با مسائل سیاسی و ادبی در دوران دبیرستان را نقل می‌کنم. در این ارتباط با یک‌سری از معلم‌های دبیرستانی که خیلی به آنها علاقه‌مند بودم، بحث نسبتا مفصلی درباره رمان «چشم‌هایش» بزرگ علوی داشتم. من خیلی تحت تاثیر این رمان بودم و دو نفر از معلمان ادبیات ما که اتفاقا گرایش‌های چپ داشتند، این رمان را کاری بی‌ارزش می‌دانستند و به‌خصوص معتقد بودند که نمی‌شود این اثر را جزء ادبیات چپ به حساب آورد. در پاسخ شما به‌طور مشخص باید بگویم من از نظر ادبی خیلی تحت تاثیر این رمان قرار گرفته بودم؛ اواخر سال ۱۳۴۰ بود. نوعی سبوت تمام فضای شهر یا کشور را فرا گرفته بود و این رمان از همان آغاز، خیلی روشن و مستقیم و به دور از هرگونه پیچیدگی و کنایه و مبهم‌گویی، با چند جمله ظاهرا خیلی ساده، تصویری بسیار روشن از فضای سیاسی و فرهنگی فضای سیاسی و فرهنگی دوره رضاشاه می‌داد. من به‌عنوان جوانی شانزده، هفده‌ساله که علاقه زیادی به مسائل سیاسی داشتم، این رمان را کار نامه‌مکتبی می‌دانستم، چون در دوران دبیرستان تاکید درباره تاریخ سیاسی ایران وجود نداشت که مسائل سیاسی را به‌جز از روایت رسمی‌اش شرح بدهد و دستکم امثال ما به چنین کتاب‌هایی دسترسی نداشت. در نتیجه آموخته‌های ما از مسائل سیاسی و فرهنگی ایران از طریق ادبیاتی بود که بسیار با کنایه و اشاره و مبهم‌گویی صحبت می‌کرد، بنابراین این کتاب در همان یکی، دو صفحه اول از نظر فرم ادبی خیلی به دل من نشست.

اما مسئله مهم‌تری که این رمان نوشیر می‌کرد و به شدت مرا تحت تاثیر قرار داد، مطلبی است که در کتاب مورد اشاره شما مطرح کرده‌ام؛ اینکه من فکر می‌کنم رمان «چشم‌هایش» و فلج بیان سیاست اولیه بسیار جالب چپ ایران است؛ به عبارتی سیاسمروطبع چپ است که متاسفانه عمیق طولانی نداشت و می‌شود گفت متعلق به دوران دو جنگ بود که بعدا با غلبه سبت چپ روسی، بسیار کمرنگ شد. بزرگ علوی از نزدیکان تقی ارانی - نمی‌خواهم بگویم شاگرد ارانی، اما به شدت تحت تاثیر او بود. علوی در این کتاب تصویری از چپ با مابل بودم با آقای علوی قبل از فوت‌شان صحبت کنم و ببینیم آیا نظر من درست است یا نه. به نظرم روایت خوش‌بینانه رمان این است که فرنگیس دست به کاری انقلابی می‌زند و از دنیای بورژوایی طبقاتی خودش جدا می‌شود. اما نمی‌داند که راه سـعادت ایران فقط جدا شدن از طبقه‌اش نیست، بلکه باید طبق افکار کسانی مثل اسـتاد ماکان، خیر و زندگی شـرافتمندانه برای همه مردم بخواهد. شاید به عقیده آقای علوی بعد از اشـغال ایران و لااقل در سال‌های اولیه بعد از رضاشاه، تنهـا دوره‌ای در تاریخ معاصر ایران اسـت که می‌توانیم بگوییم قشـر نخبه ایران دو یا چند بینش دارند. ولی دو روایت هسـت. مسـئله اساسی‌شان آوردن تجدد از طـرف دولت بود که امـروزه مدرنیته اقتدارگرا نام دارد. بعد از مشـروطه چپ (منظورم لزوما حزب توده و مارکیسـت‌ها نیسـت) شامل کسـانی می‌شدند مثل جمازاده، صادق هدایت، تقی ارانی، بزرگ علوی و همچنین بسـیاری از شـاعران مانند نیما، شاملو و سیاسـت‌مداران. این هم جنسنی بود که لزوما به یک ایدئولوژی خاص محدود نمی‌شد. در زمان رضاشاه ابتدا جنبشی بزرگ بود. می‌توان گفت در سال‌های سی تفاهم سیاسـی- فرهنگی به وجود آمده بود؛ چپ‌ها، مارکسیست‌ها و کسـانی با افکـار رادیـکال و حتی محافظـه‌کاران یا سـلطنت‌طلب‌ها یا حتی طرفـداران ملاکین. از طریق پارلمان، روزنامه و در حوزه عمومی مبارزه می‌کردند. متاسـفم که رمان «چشم هایش» فقط دسـتان دوره رضاشاه را روایت می‌کند و به دوره بعد کار نمی‌کند. شاید علوی به بعد وجود از رضاشـاه بدبین بوده یا شاید می‌گوید بعد از استعفای رضاشاه، در سـال‌هایی که در ایران در حوزه عمومی و سیاست نوعی دموکراسی برقرار بود، جنین دشواری‌هایی وجود داشته. شاید بشود گفت پیام رمان این است که تنها چاره ایران برای حل مشکلاتش همبستگی مردم برای ساعدت کشور است. که فرنگیس نه‌تنها باید از طبقه‌اش جدا شود بلکه باید در تجربه اولیه روایت زندگی‌اش به بینش استاد ماکان از جامعه ایران بپیوندد.

◆ با خوانش رمان «چشم‌هایش» تلاش می‌کنم در مسـیر پروژه فکری شما گام بردارم و درصدم‌م با پرسـش‌هایم این مسـیر را ادامه بدهم. شما بارها از چپ در همه ابعـاد آن نام برده‌ایـد. از توده‌ای‌ها و مارکسیـست‌های غربی و چپ‌های غیرمارکسیـست مانند صادق هدایت و جمازاده. در این میان شما به‌طور خاص از تقی ارانی هم نام می‌برید. پرسـشم این اسـت که آیا جریان چپ اولیه به مرور زمان از مسیر خودش منحرف شد؟ دوم اینکه شما با کدام جریان همدلی بیشـتری دارید؟ و چه رمان‌های دیگری در مسـیر مطالعات شما نظرتان را جلب کرده اسـت و آنها را خواندید؟ و دلتان می‌خواهد دربارشـان بیشترپخش کنید؟ پرسش آخر هم اینکه شما کتابی پژوهشی درباره رمان ارانی دارید. در کتاب «تاملی در مدرنیته ایرانی» هم شـما به دکتر ارانی پرداخته‌اید. سبب گرایش شما به تقی ارانی چیست؟

در مـورد تنگی کلی‌ام به آنچه سـنت چپ در ایران می‌گویـم و در رابطه با بحث‌های کتاب که کار اصلی من است، می‌توانم بگویم تاکید اسـاسی من بـه سـهم فرهنگی و فکری این اسـنت چپ در ایران است. یعنی نه این نکته تاکید بـه سـهم فرهنگی چپ در سـاخت مدرنیته ایرانی یا مدرنیته در ایران، تبیین مدرنیته در کشـور چپ بلکه وجود نوکرش عرب‌ستیز که سـهم مهمی در این خصوص داشته. فکر می‌کنم سرکوبی که بیشتر با آن تفاهم دارم سنت چپی است که عمدتا از تفکر مشروطیت نشـئت می‌گیرد، سنتی که به‌شدت تحت مشروطیت اسـت. مشقورم از سـنت مشـروطیت، قبول این نکرش است که برای سـاخت ایرانی جدید و مدرن یـا به قولی مدرنیته در ایـران باید اقدام به تبیین پروژه نوکرش ایرانی کرد؛ به معنای همان چیزی که امروزه مدرنیته خوانده می‌شود. یعنی دولت- ملت جدید باید برای بـاسـاس چارچوب‌های پروژه نوکرش چیزی ساخته شود که البته می‌خواهیم از آن در چارچوب‌های ایران تبیین کنیم. مشـخصاتش این است که از سـال‌های پروژه نوکرش چهارشـهری (Cosmopolitanism) است ضمن توجه به اینکه سـاختن ایران امروز در معنی سـاختن دولـت- ملت ایران اسـت با تمام مشـخصات تاریخی، فرهنگی، سـیاسی و اجتماعی خاص خود. ولی همزمان با دسـتاوردهای جهانی روشـنکری نیز تکوتـگـو و تعامل دارد. پروژه روشـنکری ایرانـی ذهنیت کاملا باز و تاملـی دارد در رابطه با آنچه ما در کلیت آن را پروژه روشـنکری می‌نامیم و این در تفکری است که به آن تفکر چهارشهری می‌گویم. بعد از مشـروطیت مهم‌ترین سـنت فکری و فرهنگی که در ایران پدید آمد دارای تفکر مدرن، تجددخواهی چهارشـهری روشـنکر بود. سـنت چپ ایران بود که سـنت چپ اروپا تاثیر گرفته بود. تحول فکری ایشـا از طریق تحول در ادبیات ایـران روی داد؛ یعنـی نقد ادبیات قدیم و به‌طور مشـخص به فکر الیگـارشـی پودقاتیوز (خلق‌کننده) سـبب خلق رمان جدید. شـعر جدیـد و نقد ادبی جدید شـد. به همین دلیل وقتی در همین زمینـه از صادق هدایت هم صحبت می‌کنم، شخصیت «فرنگیس» اسـت. فرنگیس از طبقه خود منفک شده اما در طبقه دیگر نیز نمی‌تواند ادغام شـود. آیا فکر نمی‌کنید فرنگیس، تصویر ناکامی ادغام طبقات اجتماعی با تمایلات و منافع متفاوت است؟

به تظـرم یک روایـت از رمان آقای علوی می‌تواند گفته شـده باشـد؛ یعنی برنگرسـت کردن دو نوع تکاپو در بنیاد روایت به مدرنیته؛ در این روایت، یک روایت به مدرنیتی که بـر چپ اصلی تقی ارانی وقتی از آلمان به ایران برگشـت، آموزش بود. او مجله «دنیا» را منتشر کرد که نشـریه‌ای چپ اما در واقع نشریه رفرمیستی مدرن بود؛ کار اصلی آوموزش و رفرم جهانی بود. اتفاقا تقی ارانی متوجه بود «ایلیت» ایران که جزئی از جهات حاکمه بودند وجود مشترکی با چپ و کسانی مثل ایرج اسکندری یا آقای بـزرگ علوی از این نظر بسـیاری از کژارش‌ها و تحلیل‌های که در مجله «دنیا» منتشـر می‌شـد، به قلم هنرمندان و متفکران ایران بود که حتی به دربار وابسته بودند اما از نظر ارانی و دوستان او و از طبق تحریریه «دنیا»، این گفتـار نیز به پیتـرفت و آبادانی ایران مدرن کمک می‌کردند. این نکته بسـیار مهمی اسـت که مـا در بینش(vision) بزرگ علوی در زمان «چشـم‌هایش» می‌بینیم. کاری که با جرئت و شهامت انجام داد. یکی از ایرادهای معلم‌هایم به من این بود که در این رمان، فرنگیس تصویر نسـبتا رمانتیکی از طبقه حاکمه یا بورژوازی ارائه می‌دهد. درواقع آن‌ها رمان را از دیدگاه خوبی نمی‌دانستند و یکی از دلایلشان این بود که رمان به‌جای صحبت از طبقات زحمتکش و ستم‌هایشان، به قشر نخبه و الیت جامعه می‌پردازد. پاسخ من به دبیرانم این بود که اتفاقا مشکل اساسی ما نداشتن طبقه بورژوازی ملی یا بخش بورژوازی بسیار قدرتمندی است که بتواند مدرنیته ایران را به ایران بیاورد. ما مدرنیته را به شکل مدرنیته اقتدارگرای رضاشاهی و به شکل چـپ یا ملی‌گرایانه در جنبش مشـروطه و پس از آن می‌بینیم. اینها قشـر الیت ایران هسـتند که بیشترشان چپ، اشراف و طبقه بورژوای ایران هسـتند. اقای ارانی بـا وجود اینکه از طبقه بورژوازی نبود اما از قشـر تحصیل‌کرده و الیت ایران بود. کاری کـه علوی در این رمان می‌کند، این اسـت که از طرفی به ما امید می‌دهد و نشان می‌دهد مناخ جدید قشر روشنفکر از درون طبقه بورژوکراسی و ساختارهایی با اینکه موانع را نیز نشان می‌دهد. از نظر علوی جدال اصلی میان دو نگرش است؛ یکی، تصور مدرن ولی بسـته و اقتدارگرا از ایران، نگرشی اسـتبدادی از دنیای مدرن. نگرش دیگر در پی آبادانی و آزادی کشور است. این به نظرم بیان نگاه با بینش (vision) چپ اروپایی اسـت که کرچه عمری کوتاه داشت؛ اما برای چندین دهه در ادبیات و کارهای سیاسی و ژورنالیسـتی و در کلیت فرهنگ و سیاست ایران دیده می‌شد. متاسفانه با غلبه نوع‌های دیگر چپ در ایران، این کانون از بین رفت. من در رمان «چشم‌هایش» این بینش بسیار روشـن و آینده‌نگر را می‌دیدم که خواهان این بود که اقشـار نخبه ایـران در کنار آبادانی و توسـعه، برای آزادی ایران نیز بکوشـند. با هم متحد شوند و جامعه را سعادتمند کنند.

از نظر علوی جدال اصلی میان دو نگرش است؛ یکی، تصور مدرن ولی بسته و اقتدارگرا از ایران است، نگرشی استبدادی از دنیای مدرن. نگرش دیگر در پی آبادانی و آزادی کشور است. این به نظرم بیان نگاه با بینش (vision) چپ اروپایی است که کرچه عمری کوتاه داشت؛ اما برای چندین دهه در ادبیات و کارهای سیاسی و ژورنالیسـتی و در کلیت فرهنگ و سیاست ایران دیده می‌شد. متاسفانه با غلبه نوع‌های دیگر چپ در ایران، این کانون از بین رفت. من در رمان «چشم‌هایش» این بینش بسیار روشـن و آینده‌نگر را می‌دیدم که خواهان این بود که اقشـار نخبه ایـران در کنار آبادانی و توسـعه، برای آزادی ایران نیز بکوشـند. با هم متحد شوند و جامعه را سعادتمند کنند

◆ آیا این تلقی درست اسـت که رمان «چشـم‌هایش» بیانگر مواجهه دو نوع رویکرد به مدرنیته اسـت. مدرنیته اقتدارگرا و مدرنیتـه نخبه‌گرا که فرنگی‌اه آن شخصیت «فرنگیس» اسـت. فرنگیس از طبقه خود منفک شده اما در طبقه دیگر نیز نمی‌تواند ادغام شـود. آیا فکر نمی‌کنید فرنگیس، تصویر ناکامی ادغام طبقات اجتماعی با تمایلات و منافع متفاوت است؟

به تظـرم یک روایـت از رمان آقای علوی می‌تواند گفته شـده باشـد؛ یعنی برنگرسـت کردن دو نوع تکاپو در بنیاد روایت به مدرنیته؛ در این روایت، یک روایت به مدرنیتی که بـر چپ اصلی تقی ارانی وقتی از آلمان به ایران برگشـت، آموزش بود. او مجله «دنیا» را منتشر کرد که نشـریه‌ای چپ اما در واقع نشریه رفرمیستی مدرن بود؛ کار اصلی آوموزش و رفرم جهانی بود. اتفاقا تقی ارانی متوجه بود «ایلیت» ایران که جزئی از جهات حاکمه بودند وجود مشترکی با چپ و کسانی مثل ایرج اسکندری یا آقای بـزرگ علوی از این نظر بسـیاری از کژارش‌ها و تحلیل‌های که در مجله «دنیا» منتشـر می‌شـد، به قلم هنرمندان و متفکران ایران بود که حتی به دربار وابسته بودند اما از نظر ارانی و دوستان او و از طبق تحریریه «دنیا»، این گفتـار نیز به پیتـرفت و آبادانی ایران مدرن کمک می‌کردند. این نکته بسـیار مهمی اسـت که مـا در بینش(vision) بزرگ علوی در زمان «چشـم‌هایش» می‌بینیم. کاری که با جرئت و شهامت انجام داد. یکی از ایرادهای معلم‌هایم به من این بود که در این رمان، فرنگیس تصویر نسـبتا رمانتیکی از طبقه حاکمه یا بورژوازی ارائه می‌دهد. درواقع آن‌ها رمان را از دیدگاه خوبی نمی‌دانستند و یکی از دلایلشان این بود که رمان به‌جای صحبت از طبقات زحمتکش و ستم‌هایشان، به قشر نخبه و الیت جامعه می‌پردازد. پاسخ من به دبیرانم این بود که اتفاقا مشکل اساسی ما نداشتن طبقه بورژوازی ملی یا بخش بورژوازی بسیار قدرتمندی است که بتواند مدرنیته ایران را به ایران بیاورد. ما مدرنیته را به شکل مدرنیته اقتدارگرای رضاشاهی و به شکل چـپ یا ملی‌گرایانه در جنبش مشـروطه و پس از آن می‌بینیم. اینها قشـر الیت ایران هسـتند که بیشترشان چپ، اشراف و طبقه بورژوای ایران هسـتند. اقای ارانی بـا وجود اینکه از طبقه بورژوازی نبود اما از قشـر تحصیل‌کرده و الیت ایران بود. کاری کـه علوی در این رمان می‌کند، این اسـت که از طرفی به ما امید می‌دهد و نشان می‌دهد مناخ جدید قشر روشنفکر از درون طبقه بورژوکراسی و ساختارهایی با اینکه موانع را نیز نشان می‌دهد. از نظر علوی جدال اصلی میان دو نگرش است؛ یکی، تصور مدرن ولی بسـته و اقتدارگرا از ایران است، نگرشی استبدادی از دنیای مدرن. نگرش دیگر در پی آبادانی و آزادی کشـور اسـت. این به نظرم بیان نگاه با بینش (vision) چپ اروپایی اسـت که کرچه عمری کوتاه داشت؛ اما برای چندین دهه در ادبیات و کارهای سیاسـی و ژورنالیسـتی و در کلیت فرهنگ و سیاسـت ایران دیده می‌شد. متاسفانه با غلبه نوع‌های دیگر چپ در ایران، این کانون از بین رفت. من در رمان «چشم‌هایش» این بینش بسیار روشـن و آینده‌نگر را می‌دیدم که خواهان این بود که اقشـار نخبه ایـران در کنار آبادانی و توسـعه، برای آزادی ایران نیز بکوشـند. با هم متحد شوند و جامعه را سعادتمند کنند.

شکل‌های زندگی؛ متافیزیک دانای کل

سلین، تروتسکی: این یا آن

نادر شهریوری (صدفی)

سلین «رمان سفر به انتهای شب» را در فاصله میان دو جنگ جهانی در ۱۹۳۲ منتشر کرد. تروتسکی که در آن زمان در تبعید به سر می‌برد، نقدی بر آن نوشت. تروتسکی (۱۹۲۰-۱۸۷۹) در میان رهبران اکتبر تنها کسی بود که به‌طور جدی به ادبیات علاقه‌مند بود و در جریان آثار ادبی قرار داشت. نقد او بر رمان «فوتنامارد» سیلوند و «فاتحان» آندره مالرو، در همان سال‌ها و همزمان با چاپ آنها، نشان از اهمیتی است که تروتسکی برای ادبیات قائل بود.

سفر به انتهای زندگی دانشجویی جوان به نام فردینان باردامو با کرایش‌های آنارشیستی- لیبلیبیستی که زنده ماندن یا نماندن برایش موضوعی علی‌السویه است. او در همان نخستین فرازهای جنگ، بدون هیچ‌گونه توجیهی داوطلب رفتن به جبهه می‌شـود و در کشتارگاه مکانیزه مشغول به کار می‌شود. او در آنجا به حـدادتش نسبت به اسـب‌هایی که دیرزمانی است انسان‌ها آنها را بدون چیزدهنگش با یافتن توجیهی برای جنگ هلاک می‌شـوند، پی می‌برد. استدلال او در این باره، بسـیار ساده است. «اسـب‌ها خیلی خوشبخت‌اند چون اگرچه آنها مثل ما جنگ را تحمل می‌کنند اما لااقل کسـی از آنها نمی‌خواهد نبّت‌نام کند و یا وامود کند که به کارشان ایمان دارند. اسـب‌های بیچاره ولی آزاده!» او آدم‌هایی مانند خود را کوشـت دم توپ نام می‌دهد و اشـتیاق آنان برای کشتن و با کشته‌شـدن را شور و شوقی بی‌فایده می‌خواند. شـور و شوقی که گویا فقط مختص انسان‌هاسـت و نه حتی حیوانات «افسوس که شور و اشتیاق کثافت فقط برای ماسـت».

بسیاری ماجرای داسـتان فردینان باردامـو را اتوبیوگرافی فردینان سـلین می‌دانند چون داسـتان‌های زیادی میان زندگی این دو وجـود دارد. فردینان در جنگ زخمی می‌شـود، هرچنـد که فرماندهان آن را شـجاعت می‌نامند و به او مـدال افتخار می‌دهند. فردینان بعد از مدتی به علت بیماری معاف می‌شـود و به آفریقا و سـپس آمریکا می‌رود و در آنجا با زنی «دوسـت می‌شـود و موقتا خوش می‌گذراند. اما به فرانسه بازمی‌گردد و همچون دکتر سـلین پزشک فقرا می‌شود و بیمـاران خود را که عمدتا به بیماری‌های روحی دچارند معالجه می‌کند تا اینکه زندگی‌اش به پایان می‌رسد.

مارکسیسم سنت چپ اروپایی ارائه می‌دهد؛ تحلیلی از ایران آینده که بسیار متاثر از شـخصیت دکتر ارانی بود. و این سـنت چپ Cosmopolitanism یا جهان‌نگر است. در دوران رضاشاهی که بحث اصلی ایران مدرن، ایران بی‌جهانی است که چپ ایرانی می‌تواند باشد. ما اینجا با برخورد دو نوع نگرش از مدرنیته روبه‌رو هسـتیم که هم وجوه مشـترکی دارند و هم در حوزه‌هایی از هم جدا هسـتند. و من فکر می‌کنم موفقیت اساسی بزرگ علوی در رمان «چشـم‌هایش» این است که به دقت این وجوه را نشـان می‌دهد. اینکه یک قشـر جدید با روشـنفکر یا بخش مدرن در جامعه ایران هسـتند که اهل فکر، اهل هنر و چون‌بدنده در ارتباط با کشـور خود و جهان هسـتند و نه‌تنها می‌اندیشـند و فکر دارند، بلکه هدف و دلشـوره فکری و تعهدشان، سـاختن ایرانی مدرن و ایرجهانی جهان‌نگر است. اتفا قفـط اعدا نمی‌کنند؛ امکانـات و ظرفیت هم دارند. با این فرض که اسـتاد ماکان همان کمال‌الملک اسـت، باید گفت کمال‌الملک در ایران شـخص مهمی بوده که به اروپا رف